

هو

۱۲۱

گزیده های از گفتارهای عرفانی

تیر ۱۳۹۳ (قسمت دوم)

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

صد و هشتاد و نهم

تابستان ۱۳۹۳

فهرست

جزوه صد و هشتاد و نهم

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجزوب علیه‌اش)

تیر ۱۳۹۳ (قسمت دوم)

عنوان

صفحه

در مورد تفاوت خوبی و بدی اعمال و انجام دادن کارها در راه خدا و با خالص‌تر کردن عمل / خوبی و کمکی به دیگری می‌کنید، فراموش کنید. کمک را اگر به اصطلاح مشخص نکنید، برای خداست و آنوقت پاداش دارد / وقتی دیگران به شما کمک کردند هرگز فراموش نکنید / عمل را باید به نام خدا انجام دهید یعنی دلتان همیشه در اختیار خداوند باشد، یاد خدا بکنید / از خیر جز خیر صادر نمی‌شود. همه چیز به

ایمان برمی‌گردد، ایمان صحیح و ایمان محکم. ۹

خداوند می‌فرماید: ما خودمان انسان را آفریدیم و وسوسه‌هایی که نفس برایش می‌کند را خبر داریم / در مورد تغییر قبله / اگر بخواهید ایمان را حفظ کنید، خداوند در

حفظش به شما کمک می‌کند. ۱۲

در مورد تشکیل خانواده / درباره‌ی خواستگاری /

خواستگاری را به عهده‌ی مرد گذاشته است و قبول یا ردّ آن را به عهده‌ی زن / در ازدواج فکر کنید، خودتان انتخاب کنید / راجع به طلسم / از طلسم‌هایی که برخلاف امر خداوند است، نترسید. آنها را من می‌گویم هیچ اثری ندارد. ۱۵

در مورد حجامت و رگ زدن / درباره‌ی پیدایش اطلاعات طبّی / اخنوخ یا ادريس اوّل کسی که به قول کتاب مقدّس در مثل معراجی که برای او حاصل شد، اطلاعاتی از علم طب و قواعد و علوم را دید و بعد منظمّ کرد و نه اینکه تحصیل کرد / آن نباتی شفا می‌دهد که یک بهانه باشد، فکر را مشغول کند / اگر به این بدن آن اهمّیت اصلی را ندهید و به روح بیشتر از این بدن اهمّیت بدهید، بین راه همه‌ی گرفتاری‌هایی که برای بدن پیدا می‌شود را می‌بینید. ۱۹

مردگانتان را به خوبی یاد کنید / کسانی که بدی هم از پدر و مادرشان می‌دانند، بعد از مرگشان دیگر آن بدی را فراموش کنند / خداوند بهترین خالقین است، بعضی جاها به پدر و مادر هم اطلاق به خالق شده است / درباره‌ی اهمّیت خلق کردن / در همه‌ی ادیان، احترام و محبّت به پدر و مادر جزء وظایف و عبادات شمرده شده است / نبوت جنبه‌ی پدر بر ملّت دارد و امامت جنبه‌ی مادری / محبّت به پدر و مادر و

- شکرگزاری در مقابل آنها، چه پدر و مادر نَسَبی یعنی بدنی و
 چه پدر و مادر معنوی، روحانی. ۲۵.....
- حرکاتی که مخصوص این مجلس نیست، معنی ندارد/ هر
 جامعه‌ای عادات و رسوم دارد و برای بسیاری از آن عادات
 و رسوم یک علامتی هست/ در هر محیطی، در هر جایی
 برحسب آن محیط باید رفتار کرد/ در مورد سؤالات شریعتی. ۳۰
- در مورد ائمه که معصوم هستند و گناه نمی‌کنند یعنی قدرت
 گناه کردن دارند و نمی‌کنند و هر دو راه خیر و شر را تشخیص
 می‌دهند/ درباره‌ی فطرت و تربیت در انسان‌ها/ چه بهتر
 اگر فطرتِ ما با تربیتِ ما هماهنگ باشد/ تربیت باید
 به نحوی باشد که مؤثر باشد/ سعی کنیم که تربیت،
 منطبق با فطرت و بر فطرت سوار باشد/ عادت هم اعتقاد
 می‌آورد/ اثر ایمان و اعتقاد و عمل در تربیت. ۳۴
- در مورد «هر کسی کو دور ماند از اصل خویش، باز جوید
 روزگار وصل خویش»/ بشر می‌خواهد وصل بشود به همان
 روح الهی که از آن آفریده شده، هر زمانی این خواسته را
 یک‌طور فکر می‌کند/ خداوند است که فکر را به ما می‌دهد/
 درباره‌ی حفظ ذات و حفظ نوع/ راجع به عشق ظاهری از
 مظاهر حفظ نوع. ۳۹

- در مورد توَسَّل و التماس دعا / توَسَّل و مواردی که
ممکن است تبدیل به انحرافی بشود / در مورد علم نجوم
و هیئت . ۴۲.....
- شکر خدایی که ما را جمع کرده و جمع می‌خواهد / هر کدام
در موقع افطار از خدا بخواهید که همه‌ی ما را سلامت و
محترم بدارد. ۵۲.....
- شکرگزار و دعاگو هستیم که خداوند این توفیق را وسعت
بدهد و به من قدرت بدهد که تحمّل سنگینی بار معنوی را
به عهده بگیرم / در مورد قرائت خطبه‌ی روز جمعه. ۵۳.....
- فهرست جزوات قبل** ۵۵.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، ذکر و فکر، بیعت و تشرّف، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر، آداب حضور در مجالس فقری) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

تمام دستورات جزئی که اخلاقاً یا صریحاً ضمن آیات قرآن داده شده که مثلاً از قول حضرت موسی یا از قول حضرت یوسف می‌گوید، همه مبتنی بر طبیعتی است که خدا خودش آفریده. خودش می‌داند این موجود چطوری است. امکانات خوب ماندن، خوب زیستن را در دسترسش می‌گذارد. حالا اگر خودش اینقدر ناشی و ناتوان باشد که از اینها استفاده نکند، یک چیز دیگری است ولی همه‌ی موجبات این هست که یک زندگی اخلاقی و صحیحی داشته باشد و همچنین، جامعه‌ای که از این افراد تشکیل می‌شود، آن جامعه هم جامعه‌ی خوبی باشد. گفتیم که سخن خوب و سخن بد یعنی اظهار محبت و سلام و احوالپرسی یک طرف، فحش و ناسزا و بدگویی یک طرف. هر دو یک موجی است، موج یعنی یک صدایی است، یک موجی است که از دهان انسان خارج می‌شود ولی تفاوت در کجاست؟ این تفاوت از اول وجود دارد، یک مأخذی یا یک وجودی که مستقل از این بدن است، این تفاوت را معین می‌کند، هم خوبی و هم بدی.

این فکر پیش می‌آید که شکل ظاهری کارهای خوب و کارهای بد هر انسانی یک طور است یکی به دیگری خدمت، کمک

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۴/۷ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

می‌کند، مثلاً می‌برد بیمارستان، ممکن است این می‌خواهد وکیل بشود، می‌خواهد رأی پیدا بکند. این یک عمل خیلی بدی است گوا اینکه نتیجه‌اش برای دیگران خوب است ولی برای خودش عملی است که مضرّ است. یکی هست می‌گوید در راه خدا. آنوقت برای اینکه مشخص بشود و برای اینکه ما خودمان هم بدانیم که وقتی کار خیری می‌کنیم، از آن ردیفی باشد که به خیر ما افزوده می‌کند، نه از آن قبیلی باشد که عوام‌فریبی است و برای ما ضرر دارد. به همین دلیل مثلاً در این راه کمکی که ما بتوانیم عملمان را خالص‌تر کنیم این است که خداوند فرموده است که خوبی و کمکی که به دیگری می‌کنید، فراموش کنید هرگز یادآوری به کسی نکنید برای اینکه اگر کمک را نگویند، به اصطلاح برای کسی مشخص نکنید، برای خداست، هر چیزی که ندانید برای خداست، آنوقت پاداش دارد ولی خیلی‌ها را من دیدم به عکس می‌گویند این چیز مال ماست ما از سفر فلان جا برایتان آوردیم البته حرف صحیحی است ولی حرف راستی است که مثل چاقوی تیز است. چاقوی تیز خیلی خوب است منتها نه آنکه بگذارند و فشار بدهند. چاقوی تیز خوب است برای اینکه وقتی می‌خواهید خیار پوست بکنید، درست بتوانید خیار پوست کنید و یا اینکه به عکس وقتی دیگران به شما کمکی کردند، هرگز فراموش نکنید، مَن لَمْ

يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ از اینجاست. کسی که از آن کار تشکر نکند، که یک تشکرش این است که یادش باشد، خدا را هم تشکر نمی‌کند.

به این طریق می‌بینیم خداوند همینطور هر امری که کرده، موجبات اجرای آن را هم فراهم کرده و دستور داده. این است که می‌گویند «دین سهله» یعنی خیلی کارهایش، دستوراتش به این طریق به آسانی اجرا می‌شود. به همین طریق برای اینکه آن مأخذ و منبعی که به هر عملی ما مهر می‌زند که آیا این عمل، مورد تأیید خداوند است یا بالعکس، مورد تأیید نیست، آن عمل را باید به نام خدا انجام دهید یعنی دلتان همیشه در اختیار خداوند باشد، یاد خدا بکنید. با یاد خدا وقتی این کار را کردید، از خداوند جز کار خیر صادر نمی‌شود. حتی خداوند این پاداش را، پاداش کار خوب و پاداش کار بد را تا حدّ زیادی به تمام حیوانات هم یاد داده که حالا مثال خیلی دارد، وقتش نیست. اگر مرکز تعیین این کارها را با ایمان آرایش بدهید، ایمان به در و دیوارش باشد، به جای تابلوها، تابلوی ایمان باشد در این صورت هر چه هم او می‌گوید، از او صادر می‌شود، خیر است که مَثَلِ عربی است می‌گوید: از خیر، جز خیر صادر نمی‌شود. همه چیز به ایمان برمی‌گردد، ایمان صحیح و ایمان محکم. ان شاء الله خداوند چنین ایمانی را نصیب ما بکند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۲

قرائتِ قرآن هر قسمتش گوشه‌ای از زندگی ما را روشن می‌کند. مثل چراغ قوه‌ای است که به همه‌ی گوشه‌ها همینطور می‌چرخد، نه اینکه نمی‌تواند نور بدهد، نه! نور به جزئیات هم می‌دهد. برای کلیات هم پیغمبری را می‌فرستد که مجموعه‌ی اینها را با هم، به‌عنوان اسلام عرضه کند. چون می‌فرماید: *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا*^۳، برای اینکه این مردم را خودش آفریده، می‌داند تحملشان کم است و حتی یک جا هم فرموده است: *وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تُسْوِسُ بِهِ نَفْسَهُ*^۴، می‌گوید ما خودمان، انسان را آفریده‌ایم و وسوسه‌هایی هم که نفس برایش می‌کند را خبر داریم یعنی بدانیم که اینها را خود خداوند خبر دارد، البته ما باید خطاهایمان را بپوشانیم.

در قرآن هم یک مجموعه‌ای را به نام اسلام عرضه می‌کند و یک جزئیاتی را. در این پیام امروز یکی مسأله‌ی تغییر قبله بود. تغییر قبله از این نظر است که (یعنی این نظر را از آن می‌فهمیم) که به همه‌ی مسلمین و حتی به همه‌ی مردم می‌فرماید که این خاک خودبه‌خود خصوصیتی ندارد و این من هستم که به

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر دوشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۴/۹ ه. ش. (جلسه قرائت

قرآن برادران ایمانی)

۳. سوره مائده، آیه ۳.

۴. سوره ق، آیه ۱۶.

این خاک اهْمیتی می‌دهم. خود مگه، مدینه، همچنین عتبات که ائمه در آنجا مدفون هستند، خاکشان مثل همه‌ی جاهای کره‌ی زمین است. منتها این خداوند است که یک مشخصاتی برای مگه، مشخصاتی برای مدینه و امثال اینها، فرموده. در تعیین قبله تا پیغمبر در مگه تشریف داشتند، هنوز دستور قبله‌ی خاصی داده نشده بود.

قبله‌ای که آنوقت برای مسلمین بود بیت‌المقدس بود. یعنی خانه‌ای که در مذهب موسی خیلی محترم بود و خانه‌ای که داود و سلیمان بنا کرده بودند و بعداً هم عیسی علیه السلام و حواریون به آن احترام می‌گذاشتند. بعد به مدینه که تشریف آوردند، چون مقارن این اوضاع، یهودیان خیلی به اصطلاح باد کردند و می‌گفتند این پیغمبر حتی قبله هم ندارد. بر همان قبله‌ی ما است و خیلی تحقیرآمیز برخورد می‌کردند. خداوند فرمود قبله را تعویض کنند. در وسط نماز، به ما فهماند که قبله یعنی خاک، این خانه خصوصیتی ندارد، جز آنچه خداوند بفرماید و امتحانِ ایمانشان. فرمودند: کسانی که ایمان دارند برمی‌گردند از آن قبله به قبله‌ی جدید. برای امتحانِ آنها بود.

البته عده‌ی کمی، شاید بعضی‌ها که از مذهب یهود آمده بودند، آنها اطاعت نکردند و در واقع از این قسمت بدبین شدند و

معلوم نیست ایمانشان چطور شد؟ کجا رفت؟ ولی خداوند در جای دیگر چون فرموده است: **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ**^۵، خداوند ایمان شما را ضایع نمی‌کند یعنی اگر بخواهید ایمان را حفظ کنید، خداوند در حفظش به شما کمک می‌کند.

حالا ان شاء الله که ایمان ما قوی بشود و قوی باشد که این بادهایی که در دنیای امروز می‌وزد، نهالِ ایمان ما را خم نکند، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۶

در مورد خانواده، انسان وقتی می‌خواهد اول آن جامعه‌ی دو نفری را فقط تشکیل بدهد، هیچ اطلاعاتی، تجربه‌ای ندارد فقط روی گزینه است یعنی احساس می‌کند باید زندگی کند. مرد احساس می‌کند که باید با یک زن زندگی کند، زن احساس می‌کند که باید با یک مرد زندگی کند، بعد دو نفری که با هم بودند، قهراً تقسیم کار پیش می‌آید. در این جامعه‌ی مفصل‌انسانی خیلی نیازها و احتیاج‌ها هست. برای اینکه در این جامعه هر انسانی باید به عدد همه‌ی جوامع اطلاع داشته باشد یعنی من که مثلاً در ایران هستم باید لااقل هفتاد میلیون ارتباط را بدانم، اطلاع داشته باشم. اینجاست که نقش جامعه و نقش این تعلیمات دیده می‌شود، باید بداند. خواستگاری برای این تشخیص است. خواستگاری مثل یک آلفی است که آنهایی که طبق روال و دستور صحیح، این خانواده را تشکیل می‌دهند، به همین طریق خانواده به خوبی ادامه پیدا می‌کند و آنهایی که این‌طور نیستند، در بین راه از هم جدا می‌شوند و یا تا آخر با هم هستند ولی جانشان به لب می‌آید. اول مسأله‌ی آن تعلیمات و چیزهایی است که در واقع فطرت او بوده که یاد بگیرد. در فطرت انسان هست که محبت هم به پدر و مادر

داشته باشد هم به فرزند، دختر و پسر. برای اینکه جامعه محکم باشد، باید تا آخر با اینها کار داشته باشد. اگر نه، فرض کنید الان تقریباً اکثر خانواده‌های اروپایی به یک سنی که رسیدند، بچه‌ها را رها می‌کنند. نه رها می‌کنند که بروند یعنی می‌گویند دیگر ما کاری نداریم. اگر بخواهد، فقط مادرش غذا، ناهار و شام تهیّه می‌کند که بیاید بخورد، برود پی هر کاری. کار صحیح یا سقیم یا الواتی یا هر چه، کاری ندارد. بله، انسان این است که تا آن آخر باید برود.

تشکیل این خانواده‌ی دو نفری را به اختیار زن و مردی که می‌خواهند تشکیل بدهند، گذاشته است. حقّ آن هم همین است. این مرد و این زن می‌خواهند با هم زندگی کنند، چه کسی باید انتخاب کند؟ خودشان. این است که تقاضا، خواستگاری را به عهده‌ی مرد گذاشتند که فطرت و طبیعت است (همینطور از طرز زندگی می‌گوید) قبول یا رد را به عهده‌ی زن گذاشتند. هر دو اختیار دارند و هر دو در این کار مسئولند. این مسؤل اینکه چرا از این تقاضا کرده؟ این هم مسؤل اینکه چرا قبول کرده یا چرا رد کرده؟ مثلاً بعضی‌ها من دیدم نوشتند: نمی‌دانم چرا هر کس می‌آید خواستگاری، می‌رود بعد دیگر نمی‌آید؟ خواستگاری برای همین است. بیایند هم را ببینند مرد، زن را ببینند و زن، مرد را ببینند، احیاناً با هم صحبت کنند باید هم را بپسندند. خواستگاری اصلاً

برای همین است که بیایند اینها با هم آشنا بشوند، خودشان تصمیم بگیرند. البته خودشان روی عرف خانواده‌ها و جامعه، یا خجالت می‌کشند یا ملاحظه می‌کنند، هرچی. این حرف و وظیفه را به عهده‌ی پدر و مادرهای شان گذاشتند که حرف بزنند یا لنگه کفش بزنند، فرق نمی‌کند ولی به فکر خودشان گذاشتند.

خداوندی که انسان را از اول آفرید، گفت: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۷. این را شما کم نگیرید، نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي گفت، بعد گفت که: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۸، این انسان را نمی‌خواهد همینطور مثل گوسفندی باشد، می‌گوید فکر کن. به تدریج در تمام مسیر زندگی این انسان و تکامل فکری این انسان، به این یاد می‌دهد عقلش، فکرش، اراده‌اش تربیت بشود. در اینجا هم سرنوشت آتیه‌ی خودش را به دست خودش سپرده است. نمی‌گوید که فقط هر کسی را می‌بینید، بگویید این خوب است یا نه؟ استخاره کنید، خوب شد، بروید خواستگاری، بد شد، نه! می‌گوید: فکر کنید، خودتان انتخاب کنید. بعد اگر تردیدی در شما بود، آنوقت استخاره کنید برای اینکه تردیدتان را از بین ببرد، باز هم برای خودتان است، نه برای دیگران.

اما سؤال دیگری در همین مورد راجع به طلسم شده است.

۷. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

۸. سوره بقره، آیه ۳۰.

می‌گویند من را طلسم کردند آخرین بیخود که نیست. همینطور بیخود، طلسم کردند؟! طلسمت کردند برای اینکه فکر نمی‌کنی که چه کار باید بکنی. بله، این طلسم است. طلسم را بشکنید. آن طلسمی که می‌گویید: «طلسم کردند»، آن را بشکنید. فکر کنید، درست می‌شود. خداوند وقتی آفریده که مرد باید زن بگیرد، زن باید شوهر کند، البته «بایدی» که می‌گوییم، باید عرفی است، نه شرعی. این حرف را خدا گفته، به مردها گفته زن بگیرید، به زن‌ها گفته شوهر کنید. کدام طلسم جرأت می‌کند یا قدرت دارد، جلوی فرمان خدا را بگیرد؟ از این طلسم‌ها نترسید. از طلسم‌هایی که بر خلاف امر خداوند است، نترسید. آنها را من می‌گوییم هیچ اثری ندارد، مابقی را خودتان می‌دانید هر چه می‌دانید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۹

حجامت و رگ زدن و اینها از یک نوع است یعنی در بدن یک چیزی هست که باید دفع بشود و دفع نشده، این مبنای قدیم است. اگر در یک مریض چنین امری ثابت شد که این مریض چیزهایی دارد که باید خارج بشود، آیا با دوا می شود به جای اینکه چیزی که باید خارج بشود، یک چیزی بیشتر داخل بشود؟ گوا اینکه دوا هر چه فکر کنند، متناسب با نارسایی آن بیمار است ولی مع ذلک برای من که خبره نیستم، این فکر می آید.

از حجامت من زیاد نشنیدم ولی از رگ زدن یک مورد دیدم، موجب شد بررسی کنم. مرحوم آقای شیرزاد از فقرای خیلی قدیم کمر درد و پادردی داشت که سال ها همراه او بود. یک سفر رفت بیدخت و برگشت من با تلفن با او احوال پرسی کردم، گفت: آنکه خوب شد دیگر، هیچ دردی ندارم. گفتم: چطور؟ گفت: حضرت صالح علیشاه فرمودند: رگ بزن، خودشان فرستادند یک رگ زنی در یک جایی دورتر از بیدخت بود، برداشتند آوردند رگ زد و خوب شد. بعد خودشان می فرمودند که من خودم هم بعد از شنیدن آن، در ذهن خودم تکمیلش کردم.

یک جوی آب، جوی سر بازی که ریگ های کوچکتر در آب

۹. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر شنبه، تاریخ ۱۴/۴/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه پزشکان)

هست یا اینکه آب گل‌آلود است، این آب وقتی می‌رود در همین جوی، چه با سرعت برود چه بی‌سرعت برود، به هر جهت یک مقداری از آن محتویاتش رسوب می‌کند. رگ هم یک چنین چیزی است، یک جوی آبی است که خون گردش می‌کند. حتماً برای بعضی کسالت‌ها، بعضی بیمارها این خون که در رگ می‌گردد، یک مقداری رسوب می‌کند. این همان رسوب‌هایی است که موجب می‌شود مبادله‌ی اکسیژن و سموم، خوب انجام نشود چون جلوی رگ گرفته شده. پدرم می‌گفتند رگ که می‌زنند، خون نمی‌خواهند بگیرند بنابراین، این وضع فعلی که دارند و با آمپول خون می‌کشند، این فایده ندارد این رگ زدن نیست. این فساد که رگ می‌زند، خیلی فشارِ رگ را عمیق نمی‌کند. به همین جدارِ رسوبات که در رگ پیدا شده، می‌زند و این رسوبات مثل یک غلافی بیرون می‌آید، این است که رنگ آن هم رنگ خون نیست. آن رگ زن نگاه می‌کند وقتی که رنگ این خونی که رگ زدند، عوض شد، فوری جلوی آن را می‌گیرد. تیرگی آن تمام شد، جلوی آن را می‌گیرد برای اینکه تا تیره است آن رسوبات و اضافات بیرون آمده. آن رسوبات که تمام بشود آنوقت خون می‌آید، نمی‌خواهند که خون از بدن بیمار کم بشود. این چیزی است که من تا حالا برای فهمیدنِ اینکه رگ زدن چیست، در ذهن خودم هست.

در مورد پیدایش اطلاعات طبّی، یک بحثی است که چطور شد؟ انسان وقتی خلق شد، این اطلاعات و آن علم را از کجا پیدا کرده؟ اینکه حالا دارد یک مقداری روی تجربه است ولی آن اول از کجا پیدا شده؟ مثال می‌زنند که مثلاً در منطقه‌ای که مار خیلی افراد را می‌گزید و می‌مردند، یک طریق آن این بود که زخم می‌کردند و فشار می‌دادند ولی این طریق وقتی مفید است که فوری این کار را بکنند. به هر جهت یکی در این فکر بود، در بیابان می‌گشت دید یک ماری با یک گربه‌ای در حال جنگ و جدال و دعوا هستند. هر بار که این مار موفق می‌شود یک نیشی به این گربه می‌زند، گربه بلافاصله در یک بوته‌ای می‌رود، یک گشتی می‌زند و سالم برمی‌گردد. این را نگاه کرد دید این مَخْلَصه است، همین گیاهی که الان مشهور است، این یک طریقی است. بعد البته اگر در این دوران باشد فوری می‌روند مَخْلَصه را تجزیه می‌کنند که چه دارد.

می‌گویند اول کسی که به قول کتاب مقدّس و بعضی اطلاعات علم طب را دید، اُخنوخ یا ادریس بود که در واقع، در یک مثل معراجی که برای او حاصل شد، این قواعد و این علوم را دید نه اینکه تحصیل کرد. دید و بعد منظم کرد. این یک نظریه است ولی نظریه‌ی درستی هم هست. وقتی ما بخواهیم به اعتقاد

برگردیم اعتقادمان درست است ولی برای اینکه بفهمیم، آن فهمی که فهم انسانی است یعنی خدا آن فهم را داده، باید بفهمیم بگوییم علت آن چیست؟ و بالنتیجه معلول چطور، چه می‌شود و امثال این چیزها؟ حالا البته اول که این قواعد طبّی گفته شده بر اساس همین طریق است، یک طریق غیر عادی بوده بعد تدریجاً تبدیل می‌شود. اگر ما بگوییم طریق غیر عادی بوده یعنی غیر مادّی بوده، چه کسی این طریق غیر مادّی را فهمیده؟ مثلاً آخنوخ یا همان ادریس هم که یک انسان بود، همه‌ی پیغمبران هم مشمول این قاعده هستند که *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ*^{۱۰}. پس بشرِ حالا ما هم داریم. منتها «داریم»، چطور؟ خیلی‌ها گاهی می‌آمدند از روی خلوص نیّت می‌گفتند ما شفای بیمار را می‌خواهیم، اصرار که شفا را می‌خواهیم. یک بار مثلاً من گفتم: شفا می‌خواهی؟ از من نبات می‌خواستند، گفتم: از این نبات در همین بقالی که اینجا هست، چند خروار دارد، برو بخر. آن نباتی شفا می‌دهد که یک بهانه باشد، فکر را مشغول کند. مثل اینکه وقتی شما فکر کنید یا گاهی دست‌تان تسبیح می‌چرخانید برای اینکه مشغول بشوید، تمرکز برای‌تان ایجاد بشود حالا ممکن است خیلی از این قواعد هم از این طریق ایجاد شده باشد. خیلی از دستورات شفا که بزرگان

۱۰. سوره کهف، آیه ۱۱۰ / سوره فصلّت، آیه ۶.

می دادند، او می بیند. البته شفا ایجاد نمی کند برای اینکه مثلاً، می گوید سرکنگبین همیشه صفرابُر است ولی نمی دانید چه می شود؟ چه کار می شود کرد که این صفرابُر، صفرافزود باشد؟ صفرافزود است؟ آن را فقط این دیده ای که می بیند، همانوقت دیده اش می رود در آزمایشگاه های الهی، نگاه می کند از آنجا قاعده ای می آورد. این است که خدا با وجود اینکه ما را از بهشت بیرون کرده، باز هم دستش درد نکند، برای ما اینطور چیزها را هم آفریده است. آن ارتباط خودش را قطع نکرده گاهی به بعضی اشخاص دستش را می گیرد، رژه می رود، سان می بیند، از آنجایی، از آن چیزهایی که خودش می خواهد. از آنجا قاعده اش را درمی آورد. اما این قاعده برای طب و اینها نیست که آقایان یا خانم ها بتوانند در کتاب ها بنویسند. در کتابِ نفس تان نوشته می شود. همان کتابی که خدا هم می گوید: *كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ*^{۱۱}.

حالا اگر خودتان به این بدن آن اهمیت اصلی را ندهید و به روح بیشتر از این بدن اهمیت بدهید، بین راه همه ی گرفتاری هایی که برای جسم، برای بدن پیدا می شود را می بینید. من هم در این جلسه ی طبّی نباید یک چنین حرف تکفیری بزنم چون این حرف برای آقایان اطبّا ارتداد است، حکم مرتد علمی

است ولی مع‌ذلک هست، چه مرتد بگوییم چه چیز دیگر، هست. حالا شما که می‌دانید چنین چیزی هست، چنین اتّصالی هست، همیشه محل این اتّصال را تمیز کنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۱۲

عبارتی که متداول است که می‌گویند: اذْكُرُوا مَوْتَكُمْ بِالْخَيْرِ مردگان تان را به خوبی یاد کنید. حالا اگر خوب باشند که چه بهتر مثل حالا ما و اگر نه هم لطفاً شما از بدی آنها بگذرید، به خوبی یادشان کنید. البته این «به خوبی یاد کنید، بالخیر» این معنا را هم می‌دهد که خیر به معنای صحت و راستی هم هست یعنی دروغ نگویند. حالا چه بهتر که رفتگان مان همه خود خیر باشند. ما این روزها مشغول به قولی یادبود رحلت حضرت محبوب‌علیشاه بودیم که حالا در منزل ایشان هستیم. مهمترین خیر یک انسان رضایت پدر و مادر است و حتی من توصیه کردم کسانی که بدی هم از پدر و مادرشان می‌دانند، بعد از مرگشان دیگر آن بدی‌ها را فراموش کنند ولی یک خوبی هست و آن رابطه‌ی پدری و فرزندگی است که خود این، رابطه‌ی خیری است.

خداوند برای اینکه اهمیّت خالق را در نظر مخلوقاتش بفهماند، اصلاً با وجودی که خالق آسمان و زمین و همه چیز خداوند است، مع ذلک شاید بعضی جاها به این پدر و مادر هم اطلاق خالق شده است. بطوری که بعضی‌ها می‌گویند: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^{۱۳}، البته خداوند بهترین خالقین است. در اینجا

۱۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۴/۱۵ ه. ش.

۱۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

خداوند غیر از خودش خالقی شناخته که غالباً این را بر پدر و مادر حمل می‌کنند. البتّه ما نمی‌توانیم برای کارهای خداوند هدف و جهت قائل بشویم. خداوند هر چه بخواهد می‌کند، هر چه اراده کرد و گفت باش، پس بود؛ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^{۱۴} ولی شاید یکی از جهات عمده‌ی خلقت همین باشد، البتّه در جای دیگری می‌فرماید: كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أُعْرَفَ خلق را آفریدم برای اینکه شناخته بشوم که اهمّیت خلق یعنی خلق کردن را می‌فهمد. همین صفت را به پدر و مادر می‌دهد، البتّه خود انسان‌ها شاید در اوّل توجّه نداشتند. در بررسی‌هایی که کردند، می‌گویند بشر اوّلیه خلقت را نمی‌شناخت، «نمی‌شناخت» یعنی به این صورتی که هست که هر فرزندی از پدر و مادر زاییده می‌شود ولی این خلقت را به خدایان نسبت می‌داد، می‌گفت: خدایان، (خدایان مختلفی داشتند) موجب می‌شوند که بچه به دنیا بیاید بعد کم‌کم تدریجاً متوجّه شدند که نه، خدایان وجود ندارند، خدای واحدی است ولی مع‌ذلک خلقت را به خدایان، به چند خدا منسوب می‌کردند که داستان‌ها در این زمینه فراوان است. حالا وقتی می‌بینیم که خداوند این خلقت را به انسان سپرده یعنی یکی از صفات خودش را به انسان هم اعطا کرده، (غیر

از صفت‌هایی که خودبه‌خود هست) ولی این صفتی است که خود خداوند به بشر اعطا کرده. وقتی می‌فرماید: *فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ*، اگر ما بگوییم خالقین یعنی خالق‌های مختلف، خداوند بهترین اینهاست. خلقت مهمترین قدرت الهی است. به همین دلیل که اگر این خلقت نبود، مایی نبودیم. از اینجاست که در همه‌ی ادیان، احترام و محبت به پدر و مادر جزء وظایف و عبادات شمرده شده است.

داستان‌های فراوانی هم در این زمینه هست، من جمله داستان بایزید بسطامی و استنباط او که وقتی در قرآن به این آیه رسید *أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ*^{۱۵}، شکر من و پدر و مادر، والدینت را به جا بیاور. اینها را هم ردیف گفته، باز هم روی همان اهمیت خلقت است، به مادرش گفت: من طاقت دو تا شکرگزاری ندارم، از خدا بخواه که یا من را از شکر خدا معاف کند یا تو را از شکر من معاف کند، مادر گفت: تو را بخشیدم در راه خدا، برو. اینها همه اهمیت مادر و پدر است. ببینید در همه‌ی داستان‌ها هم هست، تقریباً سنگ تمام گذاشتند در همسانی و مقایسه‌ی پدر و مادر با خداوند. حالا همین تناسب، همین نسبت را به مسأله‌ی معنوی تسری دادند، یعنی وقتی نبوت و امامت را به‌عنوان پدر، مادر ملت ذکر

می‌کنند و پیغمبر می‌فرماید: **أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَاهِذِهِ الْأُمَّةُ**، من و علی والدین این امت هستیم که می‌گویند نبوت جنبه‌ی پدری دارد بر ملت، بر مردم و امامت جنبه‌ی مادری، این برای نشان دادن اهمیت است، هم اهمیت نبوت و امامت است در ذهن ما و هم اهمیت پدر و مادر است که وقتی خداوند می‌خواهد آنها را هم مثال بزند، آنها را به پدر و مادر مثال می‌زند.

بنابراین توصیه می‌کنیم به بالاترین نعمت یعنی وجود یعنی خود نعمت. «وجود داریم» این یک نعمتی است برای اینکه اگر نداشتیم دیگر هیچ. وقتی نگاه می‌کنیم این وجود را درست است خدا داده و به خدا یک شکرگزاری دائمی بدهکار هستیم؟ این سر جای خودش ولی یک شکرگزاری، نعمتی است که پدر و مادر به ما دادند یعنی ما را به وجود آوردند. البته یک وقتی یک مسابقه‌ای گذاشته بودند من یک چیزی متناسب با همان زمان و متناسب با خودم زیر آن نوشتم. این شعر:

خلقت من از ازل یک وصله‌ی ناجور بود

من که راضی به این خلقت نبودم، زور بود

این را به مسابقه گذاشته بودند. از این مسابقات لفظی خیلی بوده. حالا صرف نظر از اینکه چه گفتند، اصلاً باید گفت: «تویی» نبودی که راضی باشی یا نباشی. همین که «تویی» به

وجود آمدی، آن که بوده؟ آن خلقت اصلی، آن است. حالا ما نتیجه‌ای که می‌گیریم محبت به پدر و مادر و شکرگزاری در مقابل آنهاست چه پدر و مادر نسبی یعنی بدنی و چه پدر و مادر معنوی، روحانی.

ان شاء الله خداوند ما را به این شکرگزاری موفق بدارد و بعد هم موفق بدارد که از این نعمات استفاده‌ی خوب ببریم یعنی خداوند یک وجودی داده در دسترس ماست، این وجود را به سمت آتش ببریم، به سمت گلستان ببریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۱۶

یک بار گفتیم یک حرکاتی که مخصوص این مجلس نیست، نکنید، دست زدن یا دست بلند کردن معنی ندارد.

هر جامعه‌ای یک عادات و رسوم دارد و برای بسیاری از آن عادات و رسوم یک علامتی هست. مثلاً علامت احترام که در جامعه‌ی ما هست، یکی تعظیم است که البته این تعظیم اگر باز به جای اینکه با ادب و احترام درونی توأم باشد با تملق (در دستگاه‌ها که می‌بینیم) باشد، این تعظیم، تعظیم‌تر می‌شود که یک بار مثالی زدیم که البته بعد خواندم، نفهم‌ها یک چیزهایی گفتند و حال آنکه خداوند می‌گوید که برای مثل ما هر چه بدانیم، می‌گوییم. خداوند می‌گوید در مثل ما ممکن است یک پشه یا کوچک‌تر از پشه را هم مثال بزیم. چون از قدیم می‌گفتند در مثل مناقشه نیست. بنابراین در هر محیطی، در هر جایی، برحسب آن محیط باید رفتار کرد. این علامتی که دست می‌دهند در ایران یک ناسزا مثل یک فحشی است که می‌دهند، در فرنگ، فرنگستان قدیم که می‌گویند یک اظهار محبت و اظهار شادی است، اظهار پیروزی است. یا مثلاً دو تا انگشت می‌گیرند. در ایران علامت شادی و پیروزی است، این «V» از «ویکتوری»^{۱۷} است. این از آنجا

۱۶. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۴/۱۸ ه. ش.

Victory. ۱۷

خارجی‌ها، فرنگستانی‌ها اینطوری شده و فوری در ایران هم متداول شده، اشکال ندارد ولی منظور هر چیزی به جای خودش.

یکی از این چیزها که در جای خودش مؤثر است، در مورد مسائل شریعتی و طریقتی است. شرع و عرف. خیلی اشعار شعرا، به همان معنایی است که گفتند، معنای دیگری ندارد. شعرای قدیم مثل سعدی و حافظ و اینها اگر از مغز شریعت بپرسید، یک شعر سعدی را یک طوری معنی می‌کند و همان را علامت کفر می‌داند. یک عارف این را چنان تعریف می‌کند که حدّ اعلای عرفان است. مثلاً یک شعر سعدی می‌گوید: «به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست» این هست، که همه می‌توانند معنی کنند، معنی آن معلوم است. شعر دوّم «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست» این را اگر یک شریعتی معنی کند، فوری می‌گوید این کافر است، این فاسق است. «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست» می‌گوید لابد یک طرفی داشته که خیلی ثروتمند بوده و همه‌ی عالم مال او بوده، این اینطور خیال کرده و حال آنکه سعدی این را در وقتی گفته که از افتخارات عرفان است. به همین طریق هم وقتی می‌خواهید سؤال کنید، شعری که می‌گویید حافظ یا سعدی گفته، یکی از همین شریعتی‌هایی که در رادیو و روزنامه یا اینها می‌بینند، معنی کند یک طور معنی می‌کند یا

می‌گویند که این اصلاً شاعرِ بی‌معنی‌ای بوده. همانطوری که گفتند: مولوی اصلاً شیعه نبوده، حالا خیلی متشکرَم که نگفتند کافر بوده. می‌گویند مولوی سنی بوده! آن شعرش را نمی‌گیرند که:

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزه از دغل

به همین طریق شما سؤالی هم که دارید، هر رقم سؤالی، ببینید سؤال شریعتی است؟ طریقتی است؟ یک چیزهایی هم هست که در این وسط، مثلاً الان از من پرسیدند که فدیة چقدر است؟ فطریه چقدر است؟ باید هم مسلماً انجام داد. منتها فرض کنید الان من کتاب‌های دبیرستان را که خواندم، از من اگر از آنها امتحان کنند، رد می‌شوم، رفوزه می‌شوم. برای اینکه همه‌ی آنها را یادم نیست، آنها پایه بوده برای اینکه بعد، چیزهای بالاتری یاد بگیرم، آنها را فراموش کردم. من دیگر مراجعه‌ای به کتب فقهی حالا کمتر می‌کنم، پیشتر خیلی بود چون خوشبختانه حقوق ما، یک مقدار زیادی در حقوق مدنی، همان دستورات شرعی است ولی شما اگر سؤالی در این زمینه دارید، آقای کاشانی از اول هم گفتم، مطالعاتش را ترک نمی‌کند، از آقای کاشانی بپرسید، از آقایان دیگر مشایخ، هر کدام حالش را دارند. از آقای محجوبی اگر بپرسید فحش‌تان می‌دهد. بسته به حال هر کس است. آقای محجوبی در

این عوالم نیست.

اما یکی هم از من پرسیده ما مثلاً عروسی داریم جشن بگیریم یا نه؟ بله، من که گفتم. اولاً خواهش کردم و گفتم از اینکه برای تسلیت من همه اقدام کردید، خیلی متشکرم، ممنون هستم ولی خواهش می‌کنم از آنهایی که لباس عزا و اینها داشتند درآورند، لباس شادی بپوشند. شادی برای اینکه ان شاء الله خداوند دعاهای ما را قبول می‌کند، اولاً رفتگان را می‌آمرزد، ثانیاً خود ما را می‌آمرزد به ما در باغ سبز نشان می‌دهد که برویم. ان شاء الله رفتیم هم، در آن را باز می‌کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۱۸

در قرآن از قدرت خداوند که ذکر می‌کند می‌گوید: ببینید، آیا نگاه نمی‌کنید؟ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ^{۱۹}، شما را از یک زوج آفریدیم. یک جای دیگر می‌فرماید که این را آفریدیم و از آن خمیره زوجش را آفریدیم یعنی هر دو را یکی حساب می‌کند و حال آنکه در اینجا می‌گوید زوجین. البته ظاهرش این است که اینجا زوجین به چیز ظاهری نگاه می‌کند که همیشه یک مرد و زنی، هر دو با همراه بودن، فرزند ایجاد می‌شود ولی فطرت فرزند یکی است. اما واقعش این است که شاید اینطور هم می‌توانیم بگوییم وَخَلَقْنَاكُمْ زَوْجَيْنِ یعنی در فطرت شما، هر کدام شما دو وجود هست که همان ملائکه و شیاطین باشند، خیر و شر یعنی فکر خیر و شر برای همه‌ی بشرها هست به همین دلیل هم یک شخص جویای دانش از یکی از ائمه پرسید، گفت که آخر ما می‌گوییم ائمه معصومند یعنی از اول هم گناه نمی‌کنند، گناه از آنها صادر نمی‌شود. گفت پس اگر اینطوری است، باید بگوییم اینها کارشان اهمیتی ندارد برای اینکه فطرتشان این است، گناه نمی‌کنند. امام فرمودند: نه، اینطور نیست قدرت گناه کردن دارند و نمی‌کنند یعنی تشخیص می‌دهند،

۱۸. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۴/۲۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۱۹. سوره ذاریات، آیه ۴۹.

هر دو راه خیر و شر را تشخیص می‌دهند و بعد این راه را انتخاب می‌کنند.

این نتیجه را می‌توانیم بگیریم که در انسان‌ها یک فطرتی وجود دارد و یک تربیتی. مثلاً فطرت، در حیوانات مثال بزنیم خوب فهمیده می‌شود. گوسفند علف می‌خورد فطرتش علف خوار است. اگر یک استخوان جلوی بینی‌اش یا یک گوشت جلوی بینی‌اش، نمی‌خورد. هر چه هم طول بکشد و گرسنه بشود، آن را نمی‌خورد. اما اگر تربیت کنند که می‌بینید. مثلاً فطرت این حیوانات این است که چهار دست و پا راه می‌روند ولی اینها را تربیت می‌کنند که چند قدمی ایستاده راه بروند. همین بحث علمی بود بین دو نفر از علمای سابق، دانشمندان (اسم‌هایشان را من یادم می‌رود ولی دو نفر از دانشمندان) که یکی از آنها می‌گفت فقط فطرت مؤثر است، یکی می‌گفت تربیت هم مؤثر است. یک مهمانی کرد، دانشمندان هم با هم ارتباط و دوستی داشتند و خیلی اوقات جواب هم را که می‌دادند نظریه‌ی هم را با استدلال و با منطق شیرین رد می‌کردند. دعوتی کرد. فرض کنید مثل حالا اگر ماه رمضان بود، دعوتی به افطار کرد. سرافطار که آمدند، این دید که یک تعدادی گربه (گربه‌ها که می‌دانید، چهار دست و پا راه می‌روند) شمع به دستشان روشن است، سر سفره ایستادند.

می‌خواست نشان بدهد که تربیت مؤثرتر است، این فطرتش این نیست، بر خلاف فطرت است. دفعه‌ی دیگر این یکی آقا از او دعوت کرد. باز هم همان گربه‌های شمع به دست سر سفره بودند ولی این شخص مخالف، دست کرد از جیبش یک موش درآورد و ول کرد، همه‌ی گربه‌ها شمع را ول کردند، دنبال این دویندند. این است که برای تربیت، چه بهتر اگر فطرت ما با تربیت ما هماهنگ باشد ولی با همین هماهنگی آن دورشته‌ای که خداوند در وجود ما آفریده، خیر و شر، فرشته و شیطان، آنها از بین نمی‌روند، آنها همیشه و سوسه می‌کنند.

بنابراین ما فکر کنیم که تربیت باید به نحوی باشد که مؤثر باشد یعنی من و شما که بلد نیستیم اگر صد تا گربه به ما بدهند، یکی از آنها آدم نمی‌شود ولی اگر کسی باشد، هر صد تا را آدم کند. همین تربیت یک مقداری فطری است، در حیوانات نگاه کنید. حیوانات که می‌خواهند به بچه‌شان کاری یاد بدهند، یا بزرگ شده، چطوری یاد می‌دهند؟ کم کم، بطور فطری. این را خداوند بطور فطری آفریده ما هم باید سعی کنیم بطور فطری وظیفه‌ی تربیت فرزند را درک کنیم و طبق آن رفتار کنیم و سعی کنیم که به اصطلاح این تربیت، منطبق با فطرت و بر فطرت سوار باشد یعنی بچه‌ها را الزام به نماز خواندن یا امثال آن نکنیم. بطوری که

خودش بفهمد. ما یک قوم و خویشی داشتیم خدا رحمت کند (داستانش را گفتم) همه هم او را دیده بودند می شناسید، برای اینکه اخیراً مرحوم شد. خدا رحمتش کند هفتاد، هشتاد ساله بود، مرحوم شد ولی آنوقتی که هفتاد، هشتاد ساله نبود، بچه بود آنوقت ها مادرش خیلی علاقه مند بود که بچه نماز بخواند. سحرهای تابستان، شب های کوتاه بچه خوابیده بود وسط خواب بیدارش می کرد، بلند شو نماز بخوان! به احترام حرف مادرش مجبور بود، بلند می شد. یک بار، دیگر خیلی عصبانی شده بود، به مادرش گفت: من را اینطوری بیدار نکنید. اگر این کار را کنید لج می کنم، بلند می شوم خم و راست می شوم رکوع و سجود می کنم، هیچی نمی گویم. این وقایع کوچک را من یادم هست که شاید خودش یادش نبود. حالا که مرحوم شده. می گفتیم و می خندیدیم. این درس را خداوند از زبان یک بچه به ما می دهد. می گوید: زمانه را چو نکو بنگری، همه پند است.

بنابراین، این قسمت مهم تربیت که به عهده ی مادرهاست را توجه کنید و این بچه ها را برای تربیت واقعی آماده کنید. البته عادت هم اعتقاد می آورد یعنی وقتی اعتقاد داشت، نماز می خواند مرتب می خواند ولی این مرتب نماز خواندن اعتقاد را زیاد می کند، ایمان را قوی می کند. همه جای قرآن هم هست که وَالَّذِينَ آمَنُوا

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ^{۲۰}، کسی که ایمان آورد و عمل صالح کرد یعنی هم ایمان و اعتقاد و هم عمل، مؤثر است. شما هر جا مقتضی عمل است، با عمل، ایجادِ اعتماد کنید هر جا هم مقتضی است با ایمان، ایجادِ عمل کنید یعنی بفهمانید مثلاً نماز خوب است، نه از آن فهمیدنی‌های با چَک و لگد، تا خودشان دنبال کنند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۲۱

به قول مولوی

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

بشر از اصل خود دور افتاد، اصلش مثل سایر حیوانات نیست. سایر حیوانات فکر نمی‌کنند ولی بشرها وقتی اینطوری فهمیدند که بشر هستند یعنی دیگر حیوانی نیستند، هر کدام برای خودش یک وجود مستقلی حساب می‌کند همانطوری که بدنش را فهمیده که از پدر و مادری زاده شده، می‌خواهد بفهمد این فکر چیست که من یک طور فکر می‌کنم، پدر و مادرم یک طور دیگر؟ این را می‌خواهد بداند و در اینجا فکر می‌کند، دور افتاده. این دغدغه از اول در بشر هست یعنی از همان تاریخی که روح الهی در بشر دمیده شد این دغدغه هست، می‌خواهد وصل بشود به همان روح الهی که از آن آفریده شده. هر زمانی این خواسته را یک طور فکر می‌کند.

بشر یک وقتی می‌دید که جان خودش را از هر چیز دیگر بیشتر دوست دارد. این برای او یک قاعده‌ی علمی شد که حفظ شخص، حفظ ذات خیلی مهم است. در این فکر بود بعد دید که

بعضی‌ها خودشان را به کشتن می‌دهند که ما مثلاً اسم آن را شهید می‌گوییم. گفت پس چرا این کار را می‌کنند؟ اگر آن قاعده است، این استثناست، با چه شرایطی؟ علم روانشناسی پیدا شد، گفت این چون جان خودش را دوست دارد، یک چیز دیگری پیدا کرده که از جانش بیشتر دوست دارد، او را نگه می‌دارد. به جانش توجه ندارد. به این طریق یک علم جدید پیدا شد.

شاید خداوند می‌خواهد به ما بگوید که هر چه به خاطرتان رسید، فکر نکنید خودتان کشف کردید. ممکن است یک چیزهای اضافه‌تر دیگر هم باشد که شما نمی‌دانید، ندیده‌اید، این خداوند است که فکر را به ما می‌دهد. یا در مورد خودخواهی، حفظ ذات که اگر فقط حفظ ذات را خداوند آفریده بود، به زودی، با دو، سه جنگ که می‌شد، همه از بین می‌رفتند (البته مثل الان هم که هست) ولی در مقابل حفظ ذات، حفظ نوع هم آفرید یعنی بشر همانطوری که خودش دلش می‌خواهد باشد، می‌خواهد نسلش هم باشد. اینها فطری است. یکی از مظاهر این حفظ نوع، آن مظهري که ما می‌بینیم، این عشقِ ظاهری است که پیدا می‌شود. برای اینکه حفظ ذات آنقدر تکامل پیدا نکند که فقط خودش را ببیند و دیگران را هیچ نبیند، خدا را هم نبیند، در مقابل آن حفظ ذات، حفظ نوع و نتیجه‌ی آن عشق را آفرید، در مقابل این خودخواهی

که در توجّه به خودش در عالم معنا، عشق آفرید، همین عشقی که دیدید همه‌ی اینها را خدا آفریده. به هر چه نگاه کنید همین جلوه‌ی خدا را می‌بینید.

یار بی‌پرده از در و دیوار

در تجلّی است یا اولی‌الابصار

یا آن شعر دیگر می‌گوید: «در هر چه نظر کردم، سیمای تورا دیدم». مجموعه‌ی این نشان می‌دهد این حالت را در ما به وجود می‌آورد که همه چیز را یک تگّه و برحسب امر الهی بدانیم، این هم شاید یک جهتی است، وَیَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ۲۲.

وقتی سیل می‌آید، به خصوص در ما که بچّه روستایی بودیم، می‌رفتیم به بیابان، آنجاها هم باران‌های معمولی بود، باران‌هایی می‌آمد، آب که سرازیر می‌شد رو به پایین، هر جایی یک خطی درست می‌شد، حالا همه‌ی اینها را اگر جمع کنند یک آب خوبی است، یک رودخانه می‌شود. خدا می‌گوید این چیزهای مختلفی که می‌بینید، اینها را جمع کنید بفهمید این سیل است، بفهمید که این رودخانه‌ی جاری است که آن رودخانه‌ی جاری، امر الهی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۲۳

توسّل و التماس دعا که به جاست، در نوع انسان سابقه دارد، ریشه دارد، اعمّ از کافر و مسلم یعنی هر کسی می‌خواهد یک قدرتی اضافه‌تر از خودش را پیدا کند، دستش را بگیرد با هم باشند، این طبیعی است. الان من می‌خواهم مثلاً بلند شوم، دست می‌گیرم به یک دیواری، دست می‌گیرم به یک نفری که دستم را بگیرد. حتّی بعضی‌ها خیال می‌کنند من دستم را که می‌خواهم بگیرم، دستم را می‌گیرند می‌کشند یعنی خیال می‌کنند نمی‌توانم بلند شوم که بارها گفتم نه! من می‌توانم بلند شوم، یک تکیه‌گاه قوی می‌خواهم. شما دست تان را که می‌گیرید، من تکیه می‌کنم، دست را تکان ندهید.

در دین آمدند گفتند تو که بطور فطری دنبال یک نیرویی بالاتر از خودت هستی، آن نیرو خودش مقرّراتی دارد، بیا دنبال آن. عرفان هم همین را می‌گوید، آخوندها هم همین را می‌گویند، آن یکی هم همین را می‌گوید. منتها تفاوت‌هایی هست که این ایراد را در عرفان هم می‌گیرند. وهّابی‌ها آمدند روی این نکته ایراد گرفتند و از این نظر، ایرادشان را خیلی قوی نسبت به عرفان عنوان کردند ولی به هرجهت مکتبی است در راه خدا، خودش می‌گوید که

راه خدا این است که من می‌گویم. این هست منتها عرفان می‌گوید که اگر تو توّسل می‌جویی به پیغمبر، به امام، به بزرگان مذهبی یعنی در واقع می‌خواهی بگویی من زندگی تو را پسندیدم، تو موقعیتی و ارزشی داری در درگاه خداوند، از آن ارزش به نفع من بهره‌گیری کن یعنی بگو این شخص هم گرفتار است. این اندازه می‌شود توّسل و توّسل بسیار هم خوب است، هیچ عیبی ندارد. منتها توّجه بکنیم که توّسل اگر غیر از این بشود، تبدیل به انحرافی می‌شود و انحرافات دیگر هم پشت آن می‌آید. این توّجه را باید داشته باشید. حالا توّسلی که در ادیان هست، بسیار خوب است. ما می‌گوییم توّسل به خداوند.

من گفتم شفا نزد خداوند است، دوا هم در دواخانه. فقط ما کاری که اینجا می‌کنیم آن دواایی که می‌خواهیم، دواخانه‌اش را باید بدانیم. برویم از همان دواخانه بگیریم. شفایی که از خداوند می‌خواهیم، فراموش نکنیم که به یک نفر تقاضا کردیم، گفتیم برای ما دعا کن یعنی آن نفر را بهتر از خودمان دانستیم. بنابراین همین‌طور که می‌بینیم هیچ‌وقت فراموش نکنیم که از ما بهتری هم هست. در بین اهل مذهب اسم آن را می‌گذارند توّسل. این توّسل در اشخاص غیر مذهبی دستش را بلند می‌کند، بگیرد به هر جایی. نمی‌گیرد، هیچ چیزی نیست ولی مع‌ذک خداوند که خلقتی کرده،

تمام مردم اعم از دین‌دار و بی‌دین و کافر و همه چیز، اینها را گفته است که تو سَل بکنید. منتها یک کسی (حالا جامعه) یک عده‌ای فرض کنید می‌روند نگاه‌شان به آسمان و این ستاره، این خورشید، این ماه می‌گردند، خیلی جلب توجه‌شان می‌کند. می‌روند کم‌کم که عمق این را بفهمند. یک مقداری می‌فهمند بعد می‌بینند که خیلی چیزهایی که ما نمی‌دانیم، همین ستاره از قدیم می‌دانسته. مثلاً بشر حالا فهمیده که دایره چیست؟ مثلث چیست؟ مربع چیست؟ بشر نمی‌دانسته ولی خورشید و ماه و این ستاره‌ها می‌دانستند، خودشان روی آن دایره‌ای که مشخص شده بود، می‌گشتند، یک خرده این طرف، آن طرف نمی‌رفتند. پس برای اینها یک قدرتی قائل شد. همین بشری که هیچی نمی‌دانست، رفت چیزی بفهمد، ستاره‌ها و آسمان و اینها را دید، چیزی فهمید، ضمن آن فهم، این را هم فهمید که اینها می‌فهمند. گفت: معلوم می‌شود ماه خودش می‌فهمد، خورشید می‌فهمد. دید که یک وقتی که هوا مرطوب است باران می‌آید. این را بشر نمی‌دانست، اول هیچی نمی‌دانست ولی همین را خود باد می‌داند، ابر می‌دانست، اگر ما فکر کنیم آنها می‌دانند، فهمی دارند. پس بنابراین برای تمام این موجودات یک قدرتی قائل بود، بیشتر از خودش. برای اینکه می‌گوید آن روزی که من نمی‌دانستم، اینها می‌دانستند. باد

می دانست که چه کار کند؟ گرما می دانست، این فکر خدایان در او پیدا شد گفت بله، آن خدا که ما می گوییم (ما معتقدیم خدا می خواهیم) این ماه یک خداست. خورشید یک خداست، آن ستاره یک خداست، باد یک خداست، همه ی اینها هر کدام یک خدا هستند. بعد به اینها یک قدرتی داد، «قدرتی داد» نه اینکه ما قدرت را به او دادیم، نه! ما فهمیدیم، در خیال خودمان یک قدرتی برای این قائل شدیم و خود شناخت این قدرت شد «علم». از آن علمِ نجوم درآمد، نجوم غیر از هیئت است. هیئت یعنی تشکیلات آسمان و زمین و همه ی این چیزها که چطوری است؟ چه کار می کنند؟ نجوم یعنی اثر این. اثر آن این است که می گوید من می فهمم (حالا مقداری از آن ظاهر شده) که به این قراین فردا باران خواهد آمد، اگر بروم بیرون چتر می برم. این قاعده شد «قاعده ی نجوم». از این قاعده ی نجوم استفاده می شود کرد ولی نمی شود مطیع باشی. این است که هر چیزی را روی ساعت حساب کنند، این غلط است ولی آنچه تا حالا فهمیدند خوب و درست است ولی نه اینکه یک نیروهای اضافه به آنها بدهند. داستانی از علی علیه السلام نقل است که جنگی می خواستند تشریف ببرند، یک پا را در رکاب گذاشته بودند می خواستند روی مرکوب بنشینند، یک منجمی یک نفر از حاضرین، مریدان به دو آمد جلو،

خدمت ایشان و گفت که لطفاً امروز نروید. حضرت فرمودند: چرا؟ گفت که نمی‌دانم قمر در عقرب است، عقرب در کجاست، عقرب در ماه است و ماه فلان... اگر بروید شکست می‌خورید. حضرت فرمودند: لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ، پای‌شان را بلند کردند، نشستند روی اسب و راه افتادند. فرمودند: به حرف منجم‌ها گوش نکنید. اینکه می‌گویند حالا به حرف منجم‌ها گوش نکنید، اشتباه هم می‌فهمند، این هیئتی‌ها، اینهایی که هیئت خواندند، مطالعه می‌کنند، حساب می‌کنند حالا که کامپیوتر و این ماشین‌های حساب هم هست، دقیقاً می‌توانند، حساب می‌کنند در چه ساعت و چه دقیقه‌ای ماه دیده خواهد شد. بنابراین حرف آنها کاملاً معتبر است. منظور حرف آن کسی که چشمش خیلی ضعیف است، خود من، فرض کنید نگاه کنم بینم ماه هست یا نیست؟ بعد به شما بگویم: ماه را دیدم، قبول نکنید. برای اینکه من با این چشم چطور می‌توانم ماه را بینم؟ اما آن ماشین حساب اشتباه نمی‌کند. من اگر با ماشین حساب رسیدگی کردم و گفتم که امروز اول ماه است، باور کنید ولی اگر گفتم ماه را دیدم، باور نکنید. حالا یک مدتی این کار اینقدر عمق پیدا کرده که مردم هر کاری می‌خواهند بکنند، ساعت می‌خواهند.

البته خیلی چیزهای ساده که معمولاً گفته نمی‌شود را من

می‌گویم، برای اینکه بدانید، خیلی زندگی‌تان روشن و شفاف باشد. به من می‌گویند ساعت برای فلان اقدام یا نمی‌دانم... من چون درس خواندم خدمت حضرت صالح علی‌شاه، که خود استادم گرداننده‌ی این جهان، ماه و خورشید و اینها بود، (یک چیزی می‌گویم) خود حضرت صالح علی‌شاه فرمودند. فرمودند من به اینها نگاه نمی‌کنم، البته خود ایشان مثل من هر گاه می‌پرسیدند، چیزی می‌فرمودند ولی بعد در درس‌هایی که به من دادند، گفتند فقط یک نکته را من رعایت می‌کنم، آن هم من رعایت می‌کنم، نه اینکه همه را و آن این است که چون یک خبری است می‌گویند که امام جعفر صادق یا یکی از ائمه‌ی دیگر، فرمودند وقتی قمر در عقرب است این کار را نکنید. من هم نه به خاطر قمر، نه به خاطر عقرب، به خاطر اینکه گفتند امام جعفر صادق فرموده. شاید هم بیخود می‌گویند ولی چون اسم امام جعفر صادق آمد، من به احترام ایشان این رعایت را می‌کنم. فرمودند از تمام این درس‌هایی که خواندیم و خواندی، فقط همین نکته را، آن هم من، به این خاطر رعایت می‌کنم، نه اینکه چنین چیزی هست. بنابراین زیاد پایبند این قضیه نباشید البته خود فکر مردم، خواست مردم، به خصوص فقها به وجود می‌آورد. فرض کنید خیلی دل‌تان می‌خواهد که مثلاً کاشکی پدرتان یا مادرتان یا نمی‌دانم شوهرتان

یا کی؟ خیلی عزیزتان که نیست، مدت‌هاست که رفته، می‌گویید چقدر خوب است که الان از در، دربیاید. نگاه می‌کنید همینطور، همین را می‌بینید. چنین چیزی را می‌بینید. آن از نظر همه اسمش خیال است ولی برای شما واقعیت دارد. حالا وقتی یک عده‌ی زیادی مردم این را بگویند، واقعیتی پیدا می‌کند، نه اینکه در اصل باشد. حضرت صالح علیشاه می‌فرمودند فلانی در زمان رضاشاه، مأمور راه بود آمد آنجا نیم ساعتی نشست، در عبوری ایستاد بعد که خواست برود من گفتم که حالا بی‌موقع است ولی گفت نخیر من باید بروم. گفتم حالا امروز نروید. گفت نخیر، راه افتاد. نگو که همان روز جاژه جایی سیل آمده بود، خراب شده بود ماشین این هم با سرعت می‌رفت افتاد در سیل، دستش شکست، پایش شکست برگشت و آمد همین بیدخت ماند. این فرمایش ایشان، ایجاد کرد. نه اینکه این علم هیئت است، علم منجم است که از این راه نروید، این چنین نکنید، اینها نه! این فرمایش ایشان به هر جهتی بوده، ایجاد کرد. همانطوری که خداوند در مورد خلقتش می‌گوید که إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^{۲۴}، وقتی خداوند خواست یک خلقتی بکند، یک تصمیمی بگیرد همین قدر بگوید: باش، هست. یک جرقه‌ای از این قدرت، گاهی خداوند به

بندگان می دهد.

حضرت صالح علیشاه تعریف می کردند، در مورد خواست و میلِ مؤمنین، (نه هر کسی) خواست و میلی که واقعاً در راه خدا خلاقیت دارد، فرمودند یک سفری نمی دانم اینطوری شد و فقرا گفتند: تشریف داشته باشید، نروید. گوش ندادیم رفتیم خلاصه نظیر همین داستان که گفتم، برگشتند. یک سفری تهران تشریف داشتند می خواستند برگردند به گناباد یا مسافرت دیگری. در مجلس فرمودند که الان ماه صفر است، پیش از سیزده صفر می گویند حرکت نکنید، رو به این سمت تقویم نویس ها می گویند حرکت نکنید، ستاره ی سَکزی الدوز می گویند این طرف است، حرکت نکنید. همه ی اینها می گویند ما حرکت نکنیم ولی فردا صبح ما حرکت می کنیم، می رویم. هیچکدام تان هیچی نگوید. گفتند که فقط این گفته ی شماست که ممکن است ما را نگه دارد ولی الان می گویم: هیچی نگوید. فردا راه افتادند. خودشان به من این درس های نجوم را داده بودند که قمر در عقرب اینطوری است، حالا من اینهایی هم که از خودم می گویم، غالباً برای این است که مسیر سلوک خودم است. به هر جهت آنجایی که می توانم، من می گویم. هر تابستانی می رفتیم گناباد، من یک درسی، یک چیزی می خواندم. یک تابستان مثلاً همان

درسی که در دانشکده‌ی حقوق به ما می‌دادند ولی همینطوری، سرسری رد می‌شدند، با دقت نزد برادرم حضرت رضاعلیشاه خواندم. خدمت حضرت صالح‌علیشاه هم که بعد از آنکه هیئت خواندم، نجوم خواندم که گفتم فرق آن چیست. حتی یک نوزادی داشتیم از نزدیکان خودمان، پیش‌بینی کردم (یعنی از همین بازی‌ها درآوردم، پیش‌بینی کردم) که در روز مثلاً ششم، هفتمش آب می‌ریزد یا خفه می‌شود. همانطور خطر پیش آمده بود که توجه کردند یعنی بلد هم بودم، این بلد بودن را خواستند ببینند درسی که به من دادند، یاد گرفتم یا نه؟ ولی بله، الحمدلله یاد گرفتم. بعد از چند سال دیگرها کردم، بعد که خواندم و یاد گرفتم، دیگر دنبال نکردم. یک روز در یک مجلسی دور و بر تعطیلات عید بود بازدید تشریف می‌بردند، یک بازدیدهای خانوادگی داشتیم، ایشان تشریف بردند یادم می‌آید منزل آقای صدر یعنی ننه بی‌بی‌مان، مادر بزرگ‌مان و خانم‌ها و آقایان و اقوام بودند، این داستان را که داشتم، خودشان گفتند. فرمودند که من هیئت و نجوم به نورعلی یاد دادم، خواند. مدتی هم عمل می‌کرد حالا چه شده که مدتی از تو چیزی ندیدم؟ من گفتم فهمیدم که مصلحت نیست که انسان از آینده‌اش خبر بشود، حدس بزند که من اگر این کار را بکنم مثلاً ورشکست می‌شوم یا این کار را... نه! ولی با خبر

بشود که من مثلاً یک سال دیگر، دو سال دیگر، سه سال دیگر چنین می شوم، نه! هیچ معتبر نیست. گفتم اگر خداوند لازم می دانست که بشر اینطور خبر بشود، به او این قدرت را می داد. بشر نیازمند دیدن دنیا است، این است که خداوند برای اینکه ببیند چشم به او داده است. نیازمند است که همه ی صداها را بشنود، در جنگل است، نعره ی شیر را بشنود که بترسد، گوش به او داده. بشر نیازمند است که غذاها را بچشد، آنکه سمی است نخورد، به او ذائقه داده ولی بشر اگر به این نیازمند بود که بداند چه زمانی خواهد رفت، یا چطور؟ خدا به او چنین چیزی می داد. ایشان خیلی تحسین کردند یعنی در واقع آن رساله ی ختم تحصیلی من را با درجه ی بسیار عالی قبول کردند.

فکری که ما، در درویشی می گوییم یعنی جز به خدا فکر نکنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۲۵

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِنَا، شکرِ خدایی که ما را جمع کرده و جمع می‌خواهد و ان شاء الله جمع باشیم. از همه‌ی برادران و خواهران التماس دعا دارم. به خصوص چون خودم کم‌توفیق شدم به واسطه‌ی کسالت، حتماً یاد من بکنید. هر کدام در موقع افطار از خدا بخواهید که همه‌ی ما را سلامت و محترم بدارد.

به قولی از سایه‌ی سر فقرا و فقر به من هم توفیق خدمت بدهد، ان شاء الله. مجدداً از همه التماس دعا دارم و خداحافظی می‌کنم، خداحافظ. دیگر معلوم نیست در ماه رمضان بتوانم خدمت‌تان برسم. اگر توفیق پیدا کردم چه بهتر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۲۶

خیلی خوشوقتم از اینکه امروز را هم توفیق پیدا کردم به دیدار دوستان و هم سلسله و هم زنجیرها بیایم، زنجیر عبودیت خداوند و از همه التماس دعا دارم و از اینکه خداوند به من همین اندازه توفیق داده، شکرگزارم و متقاضی و دعاگو هستم که خداوند این توفیق را وسعت بدهد و به این بدن نحیف من مجال بدهد، قدرت بدهد که تحمل سنگینی بار معنوی را به عهده بگیرم. از همه‌ی شما التماس دعا دارم، متشکرم.

برای استماع و قرائت خطبه‌ی روز جمعه اولاً، با توجه به اینکه اسلاف ما همیشه تکیه داشته‌اند بر اینکه نامی از همه‌ی سلسله ببرند. همانطوری که ما اگر قرآن می‌خوانیم یا در نماز، همه‌ی آن مطالب، ان شاء الله روح ماست ولی مع ذلک تکرارش می‌کنیم. تکرار، خودش این فایده را دارد. بنابراین اینکه ما هم هر وقت تکرار بشود که این بزرگانی که نام بردیم، آن رشته‌ای که ما دست گرفتیم، آن رشته را به امام متصل می‌کند و امام به پیغمبر، پیغمبر هم از جانب خداوند. همان سلسله‌ای که خداوند در موقع مهاجرت یا به قول بعضی، اخراج حضرت آدم از بهشت، آن رشته را، سر

۲۶. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۴/۲۸ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

نخ را به آدم سپرد و همینطور از آدم رسید به پیغمبر خاتم و
به ما. از همه التماس دعا دارم. ان شاء الله این بزرگان
نامبرده پشتیبان و شافع ما، در روز قیامت باشند.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
۱۰۰۰	۷	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۲-۸۴ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
۱۰۰۰	۸	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۴-۸۷ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)
۱۰۰۰	۹	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
۱۰۰۰	۱۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹
۱۰۰۰	۱۱	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
۱۰۰۰	۱۲	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
۱۰۰۰	۱۳	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸
۱۰۰۰	۱۴	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)
-	-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
۱۰۰۰	۱۵	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه‌ی هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۴۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۸ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین، اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۹۳	